

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه
			پیاده‌سازی

سالک باید چگونه باشد (صفحه ی ۲۴۵ ف ۴)

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَيْلِ لَكَانَتْ لِيذِكْ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا [خَيْرًا] فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ»<sup>۱</sup> شما را به پنج نکته توصیه می‌کنم که اگر برای دست یافتن به آن شتران را هر چه پر شتاب‌تر برانید، سزاوار است. (یعنی همه‌ی رغبت را به آن بده) هیچ یک از شما جز به پروردگارش امید مبنده، و جز از گناه خویش نترسد، و هیچ یک از شما هنگامی که در مورد چیزی که نمی‌داند و مورد پرسش قرار می‌گیرد، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند، و هیچ یک هنگامی که چیزی را نمی‌داند از آموختن آن حیا نکند، و بر شما باد به صبر که جایگاه صبر در ایمان به منزله‌ی جایگاه سر در بدن است، و بدنی که سر به همراه ندارد بی‌فایده است، و ایمانی هم که صبر به همراهش نباشد، بی‌خاصیت است.

<sup>۱</sup>. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲.

این مطلب حکمت هشتاد و دوم نهج البلاغه است. حضرت فرمودند: من شما را به پنج چیز توصیه می‌کنم. برای اینکه اهمیت این پنج چیز را به مخاطبان، دوستان و شیعیان خود توجه بدهند، فرمودند: این پنج چیز آن قدر ارزشمند است که اگر شما بر شتران بنشینید و این شتران را با سرعت هر چه بیشتر برای رسیدن به اینها بتازانید، ارزشش را دارد و سزاوار است. همه‌ی رغبت را برای این پنج تایی که می‌خواهم بگویم فراهم کن. خیلی گران قیمت است. بعد حضرت یک به یک شروع به بیان کردند:

**اول؛ «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ»** احدی از شما امید نبندد مگر به پروردگار خودش. همین نکته‌ی اول چقدر نکته‌ی بزرگی است. تنها نقطه‌ی امید انسان خدای متعال باشد. انسان به هیچ چیزی جز خدا امید نداشته باشد. نه به حمایت‌ها، کمک‌ها، توجه و عنایت‌های دیگران امید داشته باشد و نه به توانمندی، دانایی، تلاش، مجاهدات، عبادات، ریاضات، تقوا، ورع و سیروسلوک خودش امید بندد؛ به هیچ چیز امید نبندد، نه به خودش نه به دیگران **«لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ»** به احدی امید نبندد مگر به پروردگار خودش. واقعاً محاسبه‌ی نفس بکنیم، ببینیم در زندگی این طوری هستیم یا نیستیم؟ امیرالمؤمنین ع چیزهای بزرگی برای سالک بیان می‌کنند؛ شنیدن، خواندن، حفظ کردن و یاد گرفتن الفاظش کاری از پیش نمی‌برد. ببینیم چقدر حقیقتش در وجود و جانمان وجود دارد. آیا به‌راستی به هیچ چیز جز پروردگارمان امید نداریم؟ چه به خود چه به دیگری؟ آیا تنها نقطه‌ی اتکایمان خدای متعال است؟ آیا به زرنگی‌ها و تیزهوشی‌های خودمان، به تلاش‌ها و توانمندی‌های خودمان، به علم و دانایی‌های خودمان، حتی به عبادات و طاعات خودمان، به ورع و تقوای خودمان، به ریاضات و خلوت‌های عبادی خودمان، به تزکیه‌ها و تهذیب

نفس‌های خودمان چشم امید نداریم؟ به اینها دل نبستیم؟ سالک الی‌الله به هیچ‌یک از اینها دل نمی‌بندد. همه‌ی اینها را دارد؛ ولی دل به اینها نمی‌بندد؛ امید به اینها نمی‌بندد. نماز می‌خواند، خیلی هم قشنگ می‌خواند، هم ظاهرش و هم باطنش قشنگ است، حضور قلب و اخلاص هم دارد. از سر عشق و محبت نماز می‌خواند. با همه‌ی وجود و همه‌ی مراتب وجودش نماز می‌خواند؛ اما نماز را که خواند سر به سجده می‌گذارد و می‌گوید: **عَفْوَاً** **عَفْوَاً** خدایا! مرا برای نمازی که خواندم، ببخش. سلام نماز را که داد سه بار می‌گوید: **الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر** خدا بزرگتر از آن است که من بتوانم نماز شایسته‌ی او را به جا آورم. امید به عبادت، طاعت، تقوا و ورع خود نمی‌بندد که بله من خیلی پرهیزکار و متقی‌ام که گناه نمی‌کنم. اگر چنین غروری بیاید، خدا خوب بلد است رویش را کم کند، خوب بلد است پرده را کنار بزند و نشانش دهد. گفت:

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش      که در این خیل حصارى به سواری گیرند  
خیلی نگو من انسان با تقوایی هستم، خیلی خودت را فوق‌العاده حساب نکن که در این خیل حصارى به سواری گیرند. خدا یک سوار می‌فرستد و یک قلعه را فتح می‌کند. به حصار تقوا، ورع و پاکدامنی تکیه نکن عزیز دل من! گفت:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست      راهرو گر صد هنر دارد توگل بایدش  
امید به هیچ چیز نبند. تا جایی که می‌توانی طاعات و عبادات را انجام بده؛ اما به اینها امید نبند. فکر نکن اینها تو را به وصال می‌رساند، گفت:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند      آن قدر ای جان که توانی بکوش

وصالش را به کوشش نمی دهند. فکر نکن تو با کوشش در این دستگاه می توانی به جایی  
 برسی، به عملت امید نبند. در حدیث قدسی است که خدای متعال فرمود: بترسان، اخطار  
 کن، افرادی که دل به عملشان بستند، نبندند که اگر من بخواهم از انسان‌ها حساب  
 بکشم یک نفر جان سالم به در نمی برد. چه کسی توانسته است حق عبودیت مرا به جا  
 آورد؛ حتی انبیای اولی العزم «فَرِحْتِي فَاَيْتُوهَا» به اعمال خودشان اعتماد نکنند، به رحمت  
 من اعتماد کنند «وَيَفْضَلِي فَاَيْتُرْحُوا»<sup>۲</sup> عین روایت خاطر من نیست قریب به این مضمون؛ به  
 فضل من امید ببندند، به طاعت و عبادت خودشان امید نبندند. به داود پیغمبر عليه السلام وحی  
 کرد فرمود: «يا داؤد بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ» ای داود! به گناهکاران مژده بده و صدیقان  
 را بترسان. حضرت داود عليه السلام تعجب کردند؛ مثل اینکه عوضی می شنوم به گناهکاران  
 بگویم مژده مژده به صدیقان بگویم وای به حالتان! عرض کرد: «قَالَ كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ  
 أَنْذِرُ الصَّادِقِينَ» خدایا من چگونه به گناهکاران بگویم: خوش به حالتان و به صدیقان بگویم  
 وای به حالتان در خطرید؟ پاسخ آمد: «بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَيْ أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ»  
 گناهکاران را مژده بده که من خدا از گناهکاران می گذرم، گناهان را می بخشم و عفو  
 می کنم توبه را می پذیرم؛ خیالتان راحت باشد و خوشحال باشید؛ اما «أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا  
 يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ»<sup>۳</sup> صدیقان را بترسان، نکند به عمل خود شیفته و مغرور شوند و عجب پیدا  
 کنند احدی از خلق نیست که اگر من بخواهم از او حساب بکشم، مگر اینکه کم می آورد  
 و محکوم می شود. به عمل و طاعت و عبادت خود امید نبندیم. به هر چه امید بستیم خدا

<sup>۲</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۱۹ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

<sup>۳</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۴ و شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۹ و مجلسی، بحار، ج ۱۴، ص ۴۰.

آن را می‌شکند؛ چون تکیه‌گاهی غیر خدا پیدا کردی. حتی اگر عبادات باشد، عبادت را از دستت می‌گیرد. بگذارید اینها را لو بدهم؛ به نماز شبت دل خوش کردی؟! بنشین بین خدا چه می‌کند؛ عین احادیث قدسی است که می‌گوییم. به نماز شبت دل خوش کردی، فکر کردی این چیزی است، بنشین ببینم می‌توانی بیدار شوی یا نه؟ ساعت کوک کن، به رفیقت بسپار مرا صدا بزن، زود بخواب، کم بخور، آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف را بخوان، هر کاری می‌توانی بکن ببینم می‌توانی بیدار شوی یا نه؟ این لطف خداست که نماز شبت را گرفت؛ چون داشتی مغرور می‌شدی؛ امید و تکیه‌گاہت آن می‌شد. به تقوا و ورعت دل خوش کردی، خواست درونت عجب ایجاد کند، همین را هم می‌شکند. یک‌باره گناهی در کاسه‌ات می‌گذارد که چهار شاخ و متحیر می‌مانی؛ خدایا من بودم! به چیزی جز خدای‌متعال امید نبند و تکیه نکن. حالا این چیزهای معنوی بود؛ به معرفت و کشف و کرامت دل نبند چه برسد به چیزهای ظاهری به پول، ثروت، پارتی، شغل، موقعیت اجتماعی، محبوبیت مردمی، به هرچه امید بستی، خدا از تو می‌گیرد؛ زمین زیر پایت را خالی می‌کند. روایتش را در کتاب شراب طهور نقل کرده‌ام. امیدوارم آن کتاب را با دقت بخوانید. خدا فرمود: زمین زیر پایش را خالی می‌کنم. به همان نقطه‌ای که تکیه کرد، همان را زیر پایش خالی می‌کنم. لطف خداست برای اینکه فرد را از اشتباه در آورد تا بداند هیچ تکیه‌گاهی، هیچ نطقه‌ی امیدیه‌ی جز خدای‌متعال نیست. واقعاً محاسبه‌ی نفس کنیم، مرور کنیم، ببینیم گاهی به داشته‌های خودمان و عطا‌های دیگران امید پیدا نمی‌کنیم؟ امید می‌بندیم به فلان رئیس که کم‌کمان کند، امید می‌بندیم به فلان طرفدار که حمایتان کند. خدا می‌داند پناه بر خدا! «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ»

**دوم؛ «و لا یخافنّ الا ذنبه»** هیچ یک از شما نترسد مگر از گناه خودش. این هم برای سالک الی الله چیز بزرگی است. در جنبه‌های بیرونی از هیچ قدرت، تهدید، دشمن و تهاجمی نترسد. در جنبه‌های درونی از هیچ شیطانی نترسد. از هیچ چیز جز گناه خودش نترسد. بحث خشیت بحث دیگری است، اینجا بحث خوف است. ترس از خدا هم، ترس از عدالت است. عدالت خودش چیز ترسناکی نیست. چه کسی از عدالت و مجری عدالت می‌ترسد؟ کسی که مجرم است. در واقع از جرم خودش می‌ترسد. نترسد جز از گناه خودش. بدانیم هرچه از بیرون سر ما می‌آید، پیامدهای گناهیانی است که در درون می‌کنیم. از فقر می‌ترسی؟ از گرفتاری می‌ترسی؟ از مرض می‌ترسی؟ از ریختن آبرویت می‌ترسی؟ از اینکه تو را اذیت کنند، شکنجه کنند، زندان کنند، اعدام کنند، از هرچه می‌ترسی پیامدهای گناهان خودت است. گناهی که در درون مرتکب شدی، در تو بیماری و میکروبی ایجاد کرد که کشتن این میکروب مستلزم همین معالجات سخت است. این آمپول دردناک را باید به تو بزنند تا این میکروب بمیرد. با این تیغ جراحی باید شکم تو را پاره کنند. درد جراحی را متحمل شوی تا معالجه شوی و نجات پیدا کنی. میکروب گناه در درون تو، تو را نیازمند به این معالجات دردناک کرد. اگر از معالجات دردناک گفتم؛ چون آنچه خدا پیش می‌آورد در مقام معالجه‌ی ماست. اگر فقیرمان می‌کند، این فقر لازم است تا ما اصلاح شویم. اگر بیمارمان می‌کند، این بیماری لازم است تا اصلاح شویم. اگر مشکل، سختی، دشواری، ابتلاء، افتنان، کاستی، محرومیت و هر فشاری پیش می‌آورد، همه معالجات دردناکی است که برای درمان بیماری که خودمان با گناه در خودمان ایجاد کردیم، خدا تدارک دیده است. پس از تیغ پزشک جراح نترس. از درد آمپول تزریق‌اتچی

نترس. از تلخی داروهای تلخ مزه‌ی پزشک نترس. بترس از اینکه خودت را بیمار کنی که محتاج تیغ جراحی شوی، محتاج سوزن، آمپول و داروهای تلخ شوی. هر چه پیش می‌آید پیامدهای گناهان است. روایات زیاد است الان نمی‌خواهم بحث را خیلی باز کنم. روایت داریم هیچ گناه جدیدی در بین خلق رایج نشد، مگر اینکه یک بلای جدیدی بین خلق ظهور کرد. بسیاری از این بیماری‌ها که الان در دنیا صد سال پیش نبود، هیچ سابقه‌ای از وجود اینها در تاریخ پزشکی ثبت نشده است. این بیماری‌ها کاملاً نوظهور است، فکر نکردید؟ بشر گناهان جدیدی مرتکب شد و پیامدش بلاهای جدید بود. تا دلتان بخواهد روایات فراوان است. پس از هیچ چیز، هیچ قدرتمندی، هیچ دشمن توانمندی نترس. قرآن کریم در ماجرای غدیر خم فرمود: «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اٰخِشُوْنِ»<sup>۴</sup> امروز کافران از اینکه دین شما را نابود کنند، مأیوس شدند. پس از آنها نترسید از من خدا بترسید. از خدا بترسید یعنی چه؟ یعنی گناه نکنید، تن به آلودگی ندهید. چیزی که می‌تواند دین را تهدید کند، آلودگی خود شماست. تا شما سالم باشید، کاری از دشمن بیرونی بر نمی‌آید. در سوره‌ی فجر قرآن تمدن‌های بزرگی را نقل می‌کند: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ؛ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ؛ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ؛ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ؛ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ»<sup>۵</sup> همه‌ی اینها را می‌شمرد. بعد رمز سقوط این تمدن‌ها را بیان می‌کند. می‌گوید: «الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ؛ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»<sup>۶</sup> اینها از درون پوسیدند. فساد از درون آنها

<sup>۴</sup> سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

<sup>۵</sup> سوره‌ی فجر، آیه‌های ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۰.

<sup>۶</sup> سوره‌ی فجر، آیه‌های ۱۱ و ۱۲.

را پوساند. وقتی از درون پوسیدند «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»<sup>۷</sup> پروردگارت تازیانه‌ی عذاب را بر آنها فرود آورد و آنها فرو ریختند. تمدن‌های بسیار عظیم و حکومت‌های بسیار محکم فرو ریختند. سقوط حکومت‌ها برای فساد درون آنهاست. مطالعه کنید چرا تمدن روم سقوط کرد؟ غیر از فسادی که در درونشان بود؟ فسق و فجور، فحشا و آلودگی‌هایی که در درونشان رایج شد، سبب فرو پاشی تمدن عظیم روم شد. روم یکی از ابرقدرت‌های دنیای خودش بود. «فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» همین گناهان و فسادها. لذا فرمود: از دشمن‌های بیرونی نترسید «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» بترسید از اینکه خودتان فاسد شوید. والا به گلوله‌ی تو پُر آهنی هر چه سوزن بزنی اثر می‌کند؟ حتی با تفنگ به آن شلیک کنی اثر نمی‌کند، پر است؛ اما نوک سوزن به بادکنک تو خالی اشاره شود، ترکیده و از بین رفته است. تمدن‌ها وقتی تو خالی می‌شوند یک سوزن آنها را می‌ترکاند؛ ولی اگر تو پر باشند؛ یعنی سلامت درونی داشته باشند، هیچ خطری تهدیدشان نمی‌کند. این نکته را برای نظام اجتماعی خودمان هم بگوییم؛ گرچه بحث ما اخلاقی و سلوکی است؛ ولی این اشاره را بکنم. هیجانات، تشنجات و سر و صداهایی پیش آمد که برخی را نگران کرد. آنچه مایه‌ی نگرانی است این است که ما مردم، فاسد شده باشیم. به حرام‌خوری، گران‌فروشی، تقلب، کم‌فروشی، رشوه‌خواری، رانت‌خواری و غارت بیت‌المال عادت کرده باشیم. وقتی از یک طرف فساد می‌آید از طرف دیگر هم فسق و فجور، فحشا و بی بندوباری می‌آید. از درون وقتی می‌پوساند، واقعاً جای نگرانی است. آن موقع نظام با یک تلنگر فرو می‌ریزد. لازم

---

<sup>۷</sup> سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۱۳.

نیست آمریکا لشگرکشی کند، حمله‌ی هسته‌ای و اتمی کند تا نظام جمهوری اسلامی از پا دربیاید! ولی اگر ما سالم و پاک باشیم، خدا توفیق دهد لقمه‌ی ما حلال باشد و رفتارهای ما با ورع و تقوا باشد، هیچ کس نمی‌تواند کاری کند. امام علیه السلام از دید عرفانی جمله‌ای می‌فرمود، ایشان با ادبیات سیاسی شعار و رجزخوانی نمی‌کرد. می‌گفت: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. پز سیاسی نمی‌داد. او با مبنای معرفت عرفانی خودش این حرف را می‌زد. او با شناختی که از معنویت، سلامت، پاکی و تقوای مردم عصر خودش داشت یقین داشت آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. اما این حرف تا وقتی است که آن سلامت باشد. کودتای خشن یا کودتای مخملی هیچ یک کاری از دستش بر نمی‌آید؛ تا وقتی سلامت باشد. جای نگرانی هم ندارد؛ اما اگر خدای نکرده سلامت رفت، یک تلنگر برای فروپاشی کافی است. « لا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ » هیچ یک از شما نترسد، مگر از گناه خودش که همه‌ی چیزهای ترسناک پیامدهای گناهان خودمان است که به سر خودمان می‌آید. همه‌ی محرومیت‌ها از رسیدن به مدارج بلند معنوی، پیامد گناهان ماست. خیلی بحث هست بیش از این جمله‌ها را باز نکنم.

**سوم:** « وَ لَا يَسْتَجِيبُنَّ إِحْدًا مِنْكُمْ إِذَا سَأَلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ » این هم نکته‌ی بسیار مهمی است؛ خصوصاً برای آنهایی که کمی پز علمی و تیتیری دارند؛ مثلاً استادند، معلّمند، سخنرانند، مرجع توجّه مردمنند، مردم آنها را انسان‌های عالم و دانایی می‌پندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: احدی از شما حیا نکند، خجالت نکشد، شرمش نیاید که وقتی از او در مورد چیزی که نمی‌داند سؤال شد بگوید: نمی‌دانم، بلد نیستم. این بلای خانمان سوزی است برای کسانی که در مسند علم و معلّمی، دانش و فرهیختگی هستند.

این از آن چیزهایی است که خرخره‌ی انسان را می‌گیرد که فرد بگوید: بلد نیستم. آیت‌الله‌العظمی، استاد با بالاترین مرتبه‌ی علمی در دانشگاه، یک بچه‌ی کودکستانی بلند می‌شود، سؤال از تو می‌پرسد، مردش هستی اگر جوابش را بلد نیستی، بگویی: عزیزم! بلد نیستم. خیلی مردانگی می‌خواهد. جلوی چشم جمعیت، وسط جلسه یک بچه بلند شود و از تو سؤال کند. تو هم واقعاً بلد نیستی. آیا حاضری بگویی بلد نیستم؟ هزار و یک فلسفه می‌بافی، از این ور و آن ور یک ساعت صحبت می‌کنی که مثلاً من جوابش را دادم، کم نیاوردم، بلدم. چرا خجالت می‌کشی بگویی بلد نیستم؟ این از آن حجاب‌های بزرگ است. انسان خجالت نکشد، بگوید بلد نیستم. دقیقاً ماجرا را یادم نیست؛ چون می‌دانید من بحث‌ها را خیلی آماده نمی‌کنم همین جا هرچه خدا بدهد به شما تحویل می‌دهم. شخصی بود که استاد یا منبری بود، پول قابل توجهی به او داده بودند. او هم بحث‌هایش را گفت. کسی پای منبرش بلند شد، سؤال پرسید، او هم گفت: جواب این سؤال را بلد نیستم. گفتند: اگر بلد نیستی چرا این قدر از ما پول گرفتی؟ گفت: این پول مطالبی است که بلدم، اگر می‌خواستم پول چیزهایی را که بلد نیستم از شما بگیرم، اگر همه‌ی عالم را به من می‌دادند، کم می‌آمد. فرد خجالت نکشد، بلد نیستی بگو بلد نیستم. خدا می‌داند چه بلاهایی سر فرد می‌آید از اینکه خجالت می‌کشد، بگوید بلد نیستم. از خودش چیزهای عجیب و غریب می‌بافد. پناه بر خدا دیگران را به گمراهی می‌اندازد. الان یک مسأله‌ی شرعی از من می‌پرسد. من که فقیه نیستم. من خودم مقلدم. یادم نیست در رساله مسأله‌ی شرعی را چه نوشته است، خوب بگو بلد نیستم، اگر لازم داری می‌پرسم جلسه‌ی بعد جواب می‌دهم. چرا الکی یک چیزهایی می‌گویی. می‌دانی چه بلایی سر خودت و او

آوردی؟ او یک عمر می‌رود طبق چیزی که تو گفتی عمل می‌کند. هم عمل او باطل، هم تو خودت را بدبخت کردی.

**چهارم؛** «وَلَا يَسْتَجِيبُنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ» حضرت امیر دست روی نقطه‌های حسّاس گذاشته است. ظاهراً مخاطب حرف‌های حضرت اهل علم بودند؛ افرادی که در مسند علم و دانایی نشستند. حضرت فرمودند: هیچ یک از شما خجالت نکشد، وقتی چیزی را بلد نیست، برود یاد بگیرد و سؤال کند. چون گاهی انسان شهرت و موقعیتی پیدا می‌کند، مرجع نگاه و توجّه و اعتقاد مردم می‌شود. مردم او را عارف، دانا، بلندمرتبه و دانشمند تلقی می‌کنند، او هم چیزی را بلد نیست. چیز ساده‌ای هم هست، کسانی که پای صحبتش نشستند، بلدند. از آنها سؤال کند، می‌توانند به او بگویند و یاد بگیرد؛ اما خجالت می‌کشد، می‌گوید: من از شاگردهای خودم سؤال کنم؟ و در جهل می‌ماند و با نادانی از این عالم می‌رود «لا حياء في الدين» در دین حیا وجود ندارد. یعنی چه؟ یعنی در فراگیری دین حیا وجود ندارد. مسأله‌ی شرعی بلد نیستی، برو پرس چه ایرادی دارد؟ از کسی که می‌دانی بلد است پرس. چرا خجالت می‌کشی؟ یک عمر عمل باطل انجام می‌دهی و فردا در درگاه الهی معذّبی. چرا؟ نمی‌خواهی رشد کنی؟ رشد تو مستلزم تعلّم و یاد گرفتن است؟ چرا سخت است که بگویی بلد نیستم به من یاد دهید؟ انسان این فروتنی را داشته باشد وقتی چیزی بلد نیست بگوید بلد نیستم شما که بلدی ممکن است محبّت کنی و به من یاد بدهی و من از شما یاد بگیرم؟ من استاد دانشگاهم، شما هم دانشجوی ترم اول، من این را بلد نیستم و شما بلدی، می‌شود این را به من یاد بدهی؟ می‌دانید چه اثری دارد وقتی یک استاد این‌گونه با دانشجوی خود برخورد می‌کند؟ استاد

سر کلاس چیزهایی که بلد نیست را رُک و با شهامت بگویند نمی‌دانم. از کسی که می‌داند بپرس یا حاضر کمکت کنم با هم کتاب ورق بزنیم، یا به افراد و سایت‌هایی که این اطلاعات در آن هست مراجعه کنیم و جوابش را پیدا کنیم و هر دو یاد بگیریم. و اگر چیزی را آن دانشجو واقعاً بلد است او بگوید به من هم یاد بده، من بلد نیستم. می‌دانید این استاد روی آن دانشجو چه اثر سازنده‌ای دارد؟ آموزه‌های دینی ما این‌گونه است، چیزی را که نمی‌دانیم راحت اعتراف کنیم و برویم از کسی که می‌داند یاد بگیریم. چه بلای بزرگی است که افراد چیزهایی را که نمی‌دانند انکار می‌کنند. نمی‌گویند: ما بلد نیستیم، به آن نرسیدیم، نفهمیدیم. می‌گویند: اینها وجود ندارد، دروغ است. خیلی از آموزه‌های عرفانی را ندیدید؟ اهل علم است، فقیه، محدث و مفسر است قبول داریم، احترامش به جای خود؛ اما اهل این وادی نبوده است. چیزی از مقامات و حقایق اهل معرفت به او گفته می‌شود، عزیزم بگو من به این نرسیدم، این را نمی‌دانم، من در این زمینه تخصص ندارم، نه تأیید می‌کنم نه تکذیب، رشته‌ی من این نیست. چرا انکار می‌کنی؟ چرا می‌گویی اینها دروغ، خیال بافی و خرافات است. تو تحقیق کردی رسیدی به اینها؟ یا به صرف اینکه چون من نمی‌دانم اینها باطل است؟ «التَّائِبُ عَدَاءُ مَا جَهِلُوا»<sup>۱</sup> مردم منکر و دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.

پنجم؛ «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ» حضرت در پنجمی نواخت و ادبیات و روال کلام را تغییر دادند. «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ» بر شما باد به صبر «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» چرا که هر آینه جایگاه

---

<sup>۱</sup> شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۲.

صبر در رابطه با ایمان، مثل جایگاه سر در رابطه با پیکرست. «وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ» پیکری که سر بر تن نداشته باشد، چه خیری دارد؟ چه کاری از آن بر می آید؟ به چه درد می خورد؟ «وَلَا [خَيْرٌ] فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ» و در ایمانی که صبر همراه آن نیست، هیچ خیری وجود ندارد. اگر چشم دوختی به اینکه ایمانت خیراتی برای تو داشته باشد، چه در ظاهر، چه در باطن، چه در برزخ و چه در قیامت امید به ایمانت بسته ای، بدان که اگر صبر کنار این ایمان نباشد، هیچ خیری برای تو نخواهد داشت. همان طور که پیکر بی سر، یک جنازه ی بی حرکت و بی خاصیت است، ایمان بی صبر هم همین است، هیچ کاری از آن بر نمی آید و هیچ خاصیتی ندارد. صبر خودش وادی بسیار گسترده ای دارد. در معنای اولیه صبر یعنی بی تابی نکردن، کلافگی نشان ندادن، اظهار ناتوانی نکردن، بی قراری نشان ندادن. خود صبر منازلی دارد. به کتاب شراب طهور مراجعه کنید، ده مرتبه ی صبر در آنجا توضیح داده شده است. از اولین مرتبه شروع می شود، صبر در برابر معصیت، صبر در مقام طاعت و تزکیه، صبر در برابر مصائب و بلاها، صبر در دل نعمت و برخورداری و بعد مراتب دیگر صبر یک به یک. اینکه انسان اهل صبر باشد. اهل صبر هم سه مرتبه دارند. یک عده متصبرند. متصبر چه کسی است؟ کسی که با زور زدن و جان کندن جلوی بی تابیهای خود را می گیرد و صبوری به خرج می دهد. خیلی با خودش کشتی می گیرد که از خود بی صبوری نشان ندهد. با تکلف و تقلا از خودش صبر و تحمل نشان می دهد. فرد اول متصبر می شود. اگر مدتی در تصبر مداومت کند کم کم صابر می شود. صابر کسی است که تقلا و زور زدن ها و کشتی گرفتن های عجیب و غریب را ندارد. عمل صبر بدون دشواری های زیاد از او سر می زند و صبر می کند؛ اما اگر در مقام صابریّت هم پایمردی

نشان دهد، کم کم صبور می شود. صبر ملکه‌ی روحی او می شود و چیزی که ملکه‌ی باطنی انسان است، خود به خود از فرد صادر می شود؛ بی هیچ تمهید و مقدماتی، بی هیچ تقلا و تلاشی از او صادر می شود؛ چون ملکه‌ی اوست. اول متصبر بعد صابر و بعد صبور است. این سه مرتبه در آن ده منزل صبر هر یک معنا پیدا می کند تا به درجات بالای صبر می رسد. اوایل صبر این است که من بتوانم تحمل کنم، چشم از لذت یک معصیت بپوشم، خودم را آلوده‌ی معصیت نکنم، سختی یک طاعتی را برای خودم هموار کنم و آن طاعت را انجام دهم، جلوی خود را بگیرم و غرور پیدا نکنم، ریا نکنم، ابراز نکنم. در سختی‌ها، محرومیت‌ها و دشواری‌ها کلافگی نشان ندهم، بی تابی نکنم، جزع و فزع نکنم، بعد پله پله بالا می رود تا درجات بالای صبر که صبر در مقام محبت است؛ اینکه در اوج عشق و دلدادگی صابر باشی، صبور باشی، کلافگی از خودت نشان ندهی، بی قراری از خودت نشان ندهی، در اوج عشق، شیدایی و دلباختگی قرار خودت را حفظ کنی، بی قراری نکنی. بتوانی جلوی کلافگی و بی تابی‌های خودت را بگیری، بتوانی چهارچوب‌ها و شرط ادب را حفظ کنی. اینها در بحث محبت است، نمی‌خواهم واردش شوم. محب باید جلوی خیلی چیزها را بگیرد و شاید بالاترین درجه‌ی صبر، صبر محبتی است که به وصال رسیده و بعد از وصال، محبوب به او امر به فراق می کند. به معشوق رسیده و حالا معشوق به او مأموریت می دهد و می گوید: برو. حال می خواهد از محبوب جدا شود. از یک طرف رضایت معشوق را می خواهد، اطاعت می کند و جدا می شود؛ اما از یک طرف همه‌ی وجودش ملتهب و عطشناک آن وصلی است که قبلاً چشیده است. این فراق بعد از وصل است و صبر بر او خدا می داند چه صبر سنگینی است. این برای منزل دهم صابران در

سلوک الی الله است. شاید این جمله‌ی دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به همین مقام صبر است که به خدا عرضه داشت: «**الْهَى وَ سَيِّدَى وَ مَوْلَاىَ وَ رَبِّى صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ**»<sup>۹</sup> گیرم که بر عذاب تو صبر کردم بر عذابی که «**لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ**» آسمان‌ها و زمین تاب مقاومت آن را ندارند «**لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَن عَظْبِكَ وَ انْتِقَامِكَ وَ سَخَطِكَ**» چرا که آن عذاب از سخط، خشم، انتقام و غضب تو سرچشمه گرفته است. گیرم بر همان هم صبر کردم «**فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ**»<sup>۹</sup> چگونه بر فراق، هجران و دوری تو صبر کنم. این صبر محبی است که به وصال رسیده و حالا محبوب به او گفته: برو دست خلق را بگیر. برو خلق را هدایت کن. و حالا باید از آغوش معشوق برای دستگیری، راهنمایی و هدایت خلق بیرون بیاید. صبر درجات و مراتبی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «**وَ عَلَيْنَا بِالصَّبْرِ**» اگر بخواهی به هر چه برسی کلیدش صبر است. «**الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ**» کلید فرج، صبر است. می‌خواهی در کارت گشایش ایجاد شود، چه گشایش کارهای ظاهری مادی دنیوی، چه گشایش کارهای اخروی، چه گشایش حالات معنوی «**الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ**»<sup>۱۰</sup> اگر قبضی آمد، صابر باشد. گاهی به سالک حالت قبض دست می‌دهد، حال عبادت از او گرفته می‌شود. از خودش متنفر و منزجر می‌شود. توفیقات از او سلب می‌شود، در قبض عجیب و غریبی قرار می‌گیرد، اینجا جای صبر است. در حالت قبض باید صابر باشد «**الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ**» اگر صابر باشد کلید فرج است. بعد حالت بسط بر انسان دست می‌دهد و حالات خوش معنوی دوباره برایش پیش می‌آید. در همه‌ی مقامات، صبر جایگاه ویژه و فوق‌العاده‌ای دارد. صابر

<sup>۹</sup> سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

<sup>۱۰</sup> ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۰۷ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۷۵.

بودن، ثابت قدم بودن، میدان را خالی نکردن، پایمردی داشتن در مسیر بندگی و عبودیت حضرت حق، استوار بودن لذا فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ» بر شما باد به صبر «فَلَنْ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» هر آینه صبر در رابطه با ایمان مثل سر نسبت به پیکر می ماند. «وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ» پیکری که سر همراهش نباشد خیری ندارد «وَلَا [خَيْرٌ] فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ» ایمانی هم که در آن صبر نباشد خیری در آن نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ